اندیشه سیاسی ابو حامد محمد غزالی

ایزدی اودلو، عظیم

ابوحامد غزالی، بی‏شک متفکری اصیل است. از آن متفکران که در تمام دوره حیات خود یک پروژه واحد دارند و برای تحصیل آن و یافتن پاسخی درخور برای آن، از جنبه‏ها و زوایای گوناگون تلاش می‏کنند. پروژه غزالی، حل منازعه میل عقل یونانی و شریعت محمدی بود که بازار آن در زمانه او، سخت رونق و گرمی داشت و هنوز هم البته از رونق نیفتاده است. غزالی این نزاع را به‏زعم خود با تکفیر فیلسوفان خاتمه داد و آن‏را به سود دین حل کرد. پس از آن نیز در اندیشه شد، که شریعت نیمه جان اسلام را چگونه تهذیب و احیا کند. مقاله حاضر می‏کوشد با توجه به این مسایل، اندیشه سیاسی غزالی را به‏کاود، بخصوص در آن مواردی که تلاش می‏کند راهی برای حل و فصل نزاع «سلطنت- خلافت» بیابد.

ء غزالی چهارگروه را مسبب سستی عقیده و بی‏ایمانی مردم می‏داند: اول فیلسوفان، دوم اصل تصوف، سوم آنها که مردم را به کیش اسماعیلی و باطنی می‏خواندند و چهارم کسانی که درمیان مردم به دانشمندان معروف شده بودند یعنی فقها و متکلمان.

ء قصد واقعی غزالی این است که اسلام را از تهدید یونانی‏گری مصون بدارد. ازنظر او، ایمان امری است که نیاز به تأیید عقلانی ندارد.

ء زندگی و زمانه ابوحامد محمد غزالی

ابوحامد محمد غزالی، یکی از بزرگترین و اصیل‏ترین متفکران، نه در جهان اسلام بلکه در تاریخ تفکر بشر است. وی از مشهورترین و موءثرترین متفکران عالم اسلام است که به حجت‏السلام شهرت یافته است. او در سال 450 هجری در طوس به‏دنیا آمد و پس از طی مقدمات تحصیلی، برای استفاده از درس امام‏الحرمین (جوینی) به نیشابور رفت. پس از مرگ جوینی، که هنوز سنش به بیست سالگی نرسیده بود، شیوه اهل تقلید را رها کرد و درپی اجتهاد برخاست. وی پس از نیشابور، عازم بغداد شد و درآنجا، خواجه نظام‏الملک وزیر مقتدر سلجوقی، وی را به مقام استادی در مدرسه نظامیه منصوب کرد. پس ازآن‏که خواجه نظام‏الملک توسط اسماعیلیان به قتل رسید. غزالی جنگ فکری و عقیدتی را با قاتلان او آغاز کرد. وی در مدت اقامتش در بغداد، بیش از پیش به شکاکیت گرایید و از آن پس، به رد عقاید اهل فلسفه و استدلال پرداخت و پس از مدتی اقامت در شام و مکه و گوشه‏نشینی، کتاب معروف خود به نام «احیاء علوم‏الدین» را نوشت و پس از 55سال عمر پرفراز و نشیب، در سال 505هجری در زادگاه خویش چشم از جهان فروبست.

دراین نوشتار، ضرورت دارد که برای درک بهتر اندیشه سیاسی غزالی، نخست اوضاع و خصوصیات روزگار او را دریابیم، و جریانات سیاسی و بحران فکری و عقیدتی دیگر آن عصر را بررسی کنیم تا علل به‏وجود آمدن شخصیت علمی او را بیشتر و بهتر بفهمیم. اساس این مقاله نیز بر این نظر مبتنی است،که اندیشه سیاسی غزالی با اوضاع و خصوصیات روزگار او، درارتباط نزدیک و تنگاتنگ قرار دارد.

توماس اسپریگنز می‏گوید: «نظریه‏های سیاسی صرفاً یک علاقه دانشگاهی نیستند، بلکه شدیداً به موضوعات علمی و روزمره سیاست مربوط می‏شوند».(1) بنابراین، نگارنده نیز معتقد است که اندیشه سیاسی غزالی دارای ارتباط تنگاتنگ با شرایط سیاسی، فکری و اجتماعی زمانه خود او بوده است. غزالی در طرح عقاید سیاسی خود، تحت‏تأثیر بحران‏هایی است که دامنگیر جامعه اسلامی شده بود. فهم اندیشه غزالی، بدون شناخت زمانه‏ای که او در آن می‏زیسته است، امکان‏پذیر نیست. جامعه اسلامی دچار بحران عقیدتی و فکری شده و گروه‏های مختلف عقیدتی و فکری به‏وجود آمده بود که به‏شدت یکدیگر را تکفیر می‏کردند. درواقع، عصر غزالی، اوج منازعات سیاسی و فکری بود.

از قرن دوم تا اواخر قرن پنجم هجری، عصر شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی است. درعین‏حال، این دوره، عصر مجادلات فکری و مذهبی و مناقشات فرقه‏ای نیز بوده و کلیه امور سیاسی و اجتماعی تحت‏الشعاع مذهب قرار داشته است. اختلافات عمیق شیعه با اهل سنت و اشعریه و معتزله در تمام نقاط جامعه اسلامی بخصوص در خراسان و بغداد مرکز خلافت اسلامی ازمسایل رایج آن روزگار بوده است. درواقع، منازعات سیاسی و تعصب‏های مذهبی یکی از ویژگی‏های این دوره و زمانه غزالی بوده است. بنابراین، زمانه غزالی، زمانه‏ای آشفته به‏لحاظ سیاسی، فکری و عقیدتی بود. وی در نیمه دوم قرن پنجم هجری یعنی در عصر عباسی سوم می‏زیست. این عصر، عصر انحلال و ضعف سیاسی و نظامی و عصر انحطاط و آشوب در اخلاق و جمود و خمود در افکار بود.(2)

غزالی در عصری می‏زیست که دین اسلام از مجرای اصلی و صحیح خود، خارج شده و به‏وضعی افتاده بود که پیش از آن سابقه نداشت. اعتقاد مردم در اصل و حقیقت نبوت، سستی گرفته بود و این سستی موجب ضعف ایمان و سستی در عمل به احکام دین شده بود.

غزالی موضوع را از جنبه‏های مختلف موردبررسی قرار داده، که سبب این سستی عقیده و بی‏ایمانی مردم چیست؟ او چهار گروه را مسبب این امر دانسته و می‏گوید: یکی آنها که در فلسفه خوض می‏کردند. دیگر، آنها که از تصوف دم می‏زدند. سه دیگر، آنها که مردم را به کیش اسماعیلی و باطنی می‏خواندند و چهارم، فقها و متکلمان. غزالی، بحران موجود را ناشی از تشتت فکری و هرج و مرج عقیدتی حاکم بر جامعه اسلامی آن‏روز می‏دید به‏گونه‏ای که در عصر او، اشعری، حنبلی را تکفیر می‏کرد، حنبلی، اشعری را ، اشعری معتزله را و معتزله، اشعری را.(3)

جامعه اسلامی تقریباً از قرن دوم هجری به بعد گرفتار بحران فکری شده بود. «بحرانی برآمده از حضور یک عنصر «بیگانه» یعنی فکر عقلی یونانی در قالب فلسفه در متن جهانی بر بنیاد دینی».(4) حضور فلسفه و تفکر عقلانی در کنار وحی و شریعت اسلامی دراساس این سوءال را مطرح کرده بود که چه نسبتی میان «عقل» و «وحی» و «دین» و «فلسفه» وجود دارد. در پاسخ به این سوءال، هرچند در اندیشه فارابی و ابن‏سینا تلاش شده بود که نوعی هماهنگی و سازش میان دین و فلسفه برقرار و تضاد میان آن دو پوشیده بماند. فارابی به‏عنوان سرآمد فلاسفه سیاسی در جهان اسلام درپی تلفیق و آمیزش عقل فلسفی یونانی با وحی و شرع در اسلام برآمد و دین و فلسفه را دو وجه از یک حقیقت، دانست. اما تضاد و ناسازگاری میان «دین» و «فلسفه» و «عقل» و «وحی» در نزد غزالی خود به یکی از جدال‏های فکری عمده تبدیل شد، که جریانات فکری و دینی پس از خود را به‏شدت تحت‏تأثیر قرار داد.

درواقع، یکی از مهمترین تشتت‏های فکری و عقیدتی در زمانه او، تضاد بین فلسفه و دین بود. تضاد بین فلسفه و دین، که پژوهش درآن، خود مبحثی دلکش در تاریخ تفکر سیاسی در جهان اسلام است، سرانجام به‏دست غزالی یکسویه به‏سود دین حل شد. او در کنتاب معروف «تهافت الفلاسفه» که به قصد شکستن کمر فلسفه در دنیای اسلام نوشته شده است، این مسأله را طرح می‏کند که باید فسادی را که از راه نفوذ فلسفه، دامن شریعت اسلامی را گرفته است و آن را در خطر افکنده است، چاره کرد. غزالی بر پایه همین نظریه یک‏سویه و گرایش سخت به شریعت، یورش سهمگینی را به فلسفه و اندیشه‏های استدلالی که مبلغان آن، معتزلیان و شیعیان بودند، آغاز کرد و اندیشه استدلالی و ژرف‏نگری فلسفی را، از گسترش فراگیر خود بازداشت. وی در اندیشه ضدفلسفی تا جایی پیش‏رفت که فارابی وابن‏سینا را فیلسوف‏نماهای اسلامی خواند و موضوع تکفیر فیلسوفان اسلامی را مطرح کرد.

بنابراین، برخورد غزالی با اساس یونانیت و تفکر استدلالی است از دیدگاه ایمانی. درواقع قصدش آن است که اسلام واقعی را از تأثیر «یونانیگری» که سال‏ها آن‏را تهدید می‏کرد، مصون بدارد. برای وی، ایمان امری است که نیاز به تأیید عقلی ندارد. غزالی یکی از هدف‏های اصلی خویش را مبارزه با جریان‏های فلسفی زمان خود قرار داده و می‏خواست ثابت کند که به یاری اسلوب‏های فلسفی نمی‏توان به درک و شناخت حقیقت عینی نایل آمد. غزالی هرچند که به درستی از رواج بی‏دینی و بداعتقادی و لاابالی‏گری و سستی ایمان درمیان مسلمانان، نگران بود و درپی درک و فهم عوامل این پدیده‏ها بود. اما به‏جای این‏که ریشه را در ساختار قدرت، به‏ویژه بدهنجاری سیاست، قدرت‏مداری دنیاگرایان و ناتوانی شریعت‏گرایان ظاهربین دراقناع ذهن‏های جست‏وجوگر بجوید، همه نگاه خود را به فلسفه دوخته و گسترش آن‏را مسبب اصلی بحران فکری و عقیدتی در میان مسلمانان معرفی می‏کند. با این زمینه فکری و اندیشگی غزالی، به گفته دکتر سید حسین نصر، اهمیت او در تاریخ تفکر اسلامی از آن جهت است که قدرت مذهب صرفاً استدلالی را از جامعه اسلامی برانداخت.(5)

از سوی دیگر، دوران غزالی، زمانه‏ای پرآشوب و فعال به‏لحاظ سیاسی نیز بود. اختلافات داخلی میان سلاطین سلجوقی، بویژه نزاع و اختلاف نهاد سلطنت با نهاد خلافت. یکی از این موارد است. به‏طوری‏که دو نهاد خلافت و سلطنت، داعیه‏دار قدرت در جامعه اسلامی شده بودند. در عصر غزالی، از یک‏سو عباسیان، بغداد را مرکز خلافت اسلامی قرار داده بودند و از سوی دیگر، شاهان سلجوقی در خراسان، حکمرانی می‏کردند. در این اوضاع و احوال روابط میان نهاد خلافت و سلطنت، یکی از فرازهای حساس خود را طی می‏کرد. درحقیقت، کشمکش و جنگ قدرت میان خلافت و سلطنت، در اندیشه سیاسی فقهای مسلمان، بازتاب عمده‏ای داشته است. با پراکندگی قدرت در امپراطوری اسلامی میان پادشاهان محلی و خلافت اسلامی اندیشمندان و فقهای اسلامی با کوشش در راه ایجاد تعادل میان نهاد خلافت و سلطنت و دادن امتیازاتی به پادشاهان محلی، درپی دفاع از قدرت الهی خلیفه بودند و «هدف نهایی فقهایی چون ابوالحسن ماوردی و امام محمد غزالی علی‏رغم توجیه انتقال قدرت نظامی به امراء، حمایت از نهاد پاتریموینال خلافت بوده است».(6) درحقیقت عقاید سیاسی غزالی پیرامون خلافت و سلطنت و ایجاد سازش میان این دو، شکل گرفته و بیشتر حاصل مصلحت‏اندیشی او در توجیه اوضاع موجود است.

با توجه به این مقدمات، غزالی از یک‏سو می‏خواست تشتت آراء و هرج و مرج فکری و عقیدتی را که دراثر آن «عاطفه دینی... از قلوب مسلمانان رخت بربسته بود»(7) از میان بردارد. دفاع سخت از آراء اهل سنت و حدیث و مبارزه او با جریانات فلسفی، درحقیقت همان تفکری بود که با رواج تعصب مذهبی و سیاست دینی از سوی عباسیان و ترکان سلجوقی هماهنگی بیشتری داشت و تأییدکننده سیاست آنان بود. از سوی دیگر، او با درنظر گرفتن واقعیات سیاسی یعنی پیدایش نهاد سلطنت در مقابل خلافت اسلامی، سعی داشت ضمن پذیرش پادشاهان سلجوقی به‏عنوان دارندگان قدرت مادی و نظامی در کنار خلافت، به تقویت مشروعیت نهاد خلافت بپردازد.

اندیشه سیاسی غزالی

در پیرامون اندیشه سیاسی غزالی می‏توان گفت که اندیشه سیاسی او علی‏رغم این‏که متأثر از بحران‏های فکری و سیاسی جامعه اسلامی بوده ولی فارغ‏از گرایش‏ها و انگیزه‏های سیاسی نیز نبوده است. بسیاری از پژوهشگران برجسته اندیشه غزالی، ازجمله پطروشفسکی(8)، سیدجواد طباطبایی(9) و نویسندگان کتاب «تاریخ فسلفه در جهان اسلامی»(10) افکار سیاسی غزالی را بیشتر به مسایل و انگیزه‏های سیاسی نسبت داده و معتقد هستند که مجادله او علیه باطنیان با مسایل مربوط به قدرت سیاسی درارتباط بوده است. کتابی که غزالی به نام «فضائح‏الباطنیه» نوشت، درحقیقت با مخالفت با اندیشه باطنیان، مبارزه‏ای را که خلافت و سلطنت با آنها درپیش گرفته بودند، توجیه می‏کرد و بدین‏ترتیب با رد باطنیان، غزالی، سیاست‏های خلیفه خواجه نظام‏الملک نیز ملکشاه سلجوقی را تأیید می‏کرد. درحقیقت، درگیری وی در منازعات سیاسی و فکری، سبب آن شده است که بسیاری، نظریه‏پردازی وی در پیرامون نظام سیاسی خلافت را به انگیزه‏های سیاسی نسبت دهند و هرچند در ارزیابی اندیشه سیاسی وی، چندان از راه صواب به دور نیافتاده‏اند.

فقره‏ای که در زیر از ابوحامد محمد غزالی آورده می‏شود، در واقع تاییدکننده نظریه فوق است. غزالی می‏گوید: «در این هنگام مذهب تعلیم بالا گرفته بود و اقوالشان در میان مردم پراکنده شده بود و درباره معرفت به امور، از جانب امام معصوم قائم به حق، سخنانی در خلق انداخته بودند. بر آن شدم که در آراء و عقایدشان کندوکاو کنم و ببینم در کتاب‏هایشان چه می‏گذرد. در این اوان دستوری از دستگاه خلافت آمد که در آن مرا برای تالیف کتابی در مذهب ایشان فرمان داده بود. چون سر باز زدن از این کار برایم ممکن نشد، بنابراین به صورت محرکی بیرونی برانگیزه‏های درونی‏ام افزوده شد.»(11)

بنابراین، معلوم می‏شود که ردیه‏هایی که او علیه باطنیه نوشته، صرفاً به خاطر جست‏وجو در حقیقت نبوده بلکه با انگیزه‏های سیاسی همراه بوده است. در اصل اندیشه سیاسی غزالی در رد نظریه «عصمت» نزد شیعیان در اساس مبتنی بر سفارش‏های سیاسی بوده، به طوری که بنیان واقعی اندیشه سیاسی وی، برپایه تخریب بنای نظریه «امام معصوم» در نزد شیعیان و دفاع از نظام سیاسی خلافت گذاشته شده است. بدین ترتیب، در سال‏هایی که داعیان فاطمی همه جا در بغداد، شام، عراق و خراسان مردم را برضد خلافت عباسیان تحریک می‏کردند و به پیروی از امام فاطمی فرا می‏خواندند، غزالی به عنوان مدرس بزرگ نظامیه بغداد به رد و نقد عقاید آنها پرداخت. آنچه که غزالی را به این کار وا می‏داشت «یک مساله حاد روز- توجیه مجدد خلافت بغداد»(12) و احیای مشروعیت از دست رفته آن بود.

به طور کلی اندیشه سیاسی غزالی در سه کتاب «المستظهر»، «الاقتصاد فی الاعتقاد» و «احیاء علوم الدین» بیان شده است و در این کتاب‏ها، از سیاست و خلافت سخن رانده است. همانطور ی که آورده شد به نظر می‏رسد که اندیشه سیاسی غزالی، دو خاستگاه دارد: نخست این که او اندیشه خود را براساس دانش فقه رایج و شریعت اسلامی طرح کرده است. دوم این که، واقعیت‏های اجتماعی و سیاسی در قلمرو خلافت عباسی و گستره فرمانروایی سلجوقیان در اندیشه او تأثیرگذار بوده است. غزالی در کتاب «احیاء علوم‏الدین» اندیشه خود را نخست پیرامون تعریف و کارکرد سیاست آغاز می‏کند. به نظر او، غایت سیاست، تأمین سعادت بشر در دو جنبه دنیوی و اخروی است. سیاست باید در پی تأمین سعادت بشر در این دنیا و آخرت باشد.

وی نظام دینی را منوط به نظام دنیا معرفی و متذکر شده است که کار دنیا، جز به اعمال آدمیان قوام نمی‏یابد و براساس روابط میان دین و دنیا، سیاست را به کار «الفت دادن آدمیان و تجمع آنها برای یاری دادن بر اسباب معیشت و مضبوط دانستن آن» (13) تعریف می‏کند. سیاست به نظر وی، اصلاح آدمیان را بر عهده دارد و نقطه پیوند فعالیت‏های اجتماعی انسان و همیاری در تنظیم دنیا در جهت فراهم کردن. بهره‏گیری مشروع در راه آخرت است.

از نظر غزالی، نظام درست جهانی بر فعالیت انسان‏ها مبتنی است. چهار فعالیت اساسی یا فنونی (صناعت) که برای حیات این جهان لازم است، عبارتند از: 1- کشاورزی برای تأمین غذا و نیازهای خوراکی 2- بافندگی برای تهیه پوشاک 3-ساختمان سازی برای تهیه سرپناه 4-سیاست برای تسهیل هماهنگی، اجتماع وهمکاری. غزالی در ادامه بحث، می‏گوید که شریف‏ترین این فنون، سیاست است که بدون آن، جهان وجود نخواهد داشت، زیرا سیاست است که همگونگی و رفاه کل جامعه را تسهیل می‏کند. وی سیاست را به چهار دسته تقسیم می‏کند:

1- اولین و بالاترین آن حکومت پیامبران است (سیاست‏الانبیاء) که قواعد آن هم درباره زندگی باطنی و هم درباره زندگی ظاهری تمام افراد- چه خواص و چه عوام- تعمیم داده می‏شود 2-حکومت خلفاء، شاهان و سلطان که اقتدار آنها هم در مورد خواص اعمال می‏شود و هم درباره عوام، اما تنها درباره بعد ظاهری زندگی آنها 3-حکومت علما و حکما، که حکومت آنها، تنها در مورد باطن حیات خواص قابل اجرا است 4- حکومت وعاظ که حکومت آنها، تنها درباره زندگی باطنی عوام قابل اجراست.

بعد از سیاست نبوت، از این چهار سیاست آن سیاستی بالاتر است که علم را رشد دهد و روح مردم را با امر به معروف و نهی از منکر تهذیب می‏کند و با القاء عادات اخلاقی مناسب، سعادت این دنیا و آمرزش اخروی را برای افراد تضمین می‏نماید، این والاترین هدف سیاست است.(14)

در نزد غزالی، سیاست برای مسلمانان جدای از دین نیست، بلکه بخشی از اصول دین است وی به عنوان فقیه اهل سنت، سیاست را به عنوان شاخه‏ای از فقه اسلامی مورد بحث قرار داده و اصول و مبادی آن را از شریعت اسلامی استنتاج کرده است. برهمین اساس، غزالی، استدلال معتزله را درباره این که ماهیت الزامی خلافت مبتنی بر عقل است، نفی کرده و همانند ماوردی، خلافت را به حکم شرع و نه عقل ضروری می‏شمارد. به نظر او، بدون شریعت (علوم الهی) سیاست وجود ندارد. او علوم الهی را به دو دسته تقسیم می‏کند:

1- علومی که به این جهان (دنیا) می‏پردازد و برای حیات زمینی و دنیوی، ضرورت دارد 2- علومی که متوجه عالم دیگر (آخرت)اند. هر دو دسته، مکمل یکدیگر و در پی نیل به هدف واحدی هستند. علومی که، سیاست بیشترین نیاز را به آنها دارد، علوم این جهانی است و علم فقه است که زندگی را سر و سامانی می‏دهد، تکالیف فرد را نسبت به خدا، شهروندان و خود، مشخص می‏کند. بالاترین شکل سیاست، سیاست شریعت یا سیاست نبویه است، که متضمن ثبات و رفاه در این دنیا و رستگاری در عالم دیگر است. زندگی دنیایی و زندگی معنوی به هم درآمیخته‏اند، بدون دین، دنیا پر از بدبختی است و بدون دنیا، تحقق دین و مقاصد الهی امکان‏پذیر نیست.(15)

محور اصلی اندیشه سیاسی غزالی، پیرامون نظام سیاسی خلافت شکل گرفته است و او چند ویژگی اساسی برای خلافت مطرح می‏کند، که عبارتند از: 1-خلافت مستلزم وجود قدرت لازم برای استقرار نظم و امنیت است 2- خلافت نماینده یا مظهر وحدت تام امت مسلمان و تداوم تاریخی آن است 3-خلافت، قدرت اجرایی و قضایی خود را از شریعت اسلامی به دست می‏آورد و یگانه نظام سیاسی مشروع در اسلام است.

غزالی مانند ماوردی خلافت را به حکم شریعت ضروری دانسته است و بحث پیرامون خلافت را نه از آن فیلسوفان، بلکه از آن فقیهان می‏داند، و معتقد است که اینها وظیفه دارند که اصول خلافت را برای مردم تبیین کنند. وی پس از اثبات ضرورت شرعی خلافت، به شرح خصایصی می‏پردازد که خلیفه مسلمان باید دارا باشد. غزالی، احراز چهار شرط را برای خلیفه لازم می‏داند، که عبارتند از: سبب و سلامت و عدالت، البته شرط تازه‏ای را برای خلیفه مقرر می‏کند و آن ورع یعنی پرهیزگاری یا خداپرستی است. خلیفه باید بکوشد در زندگی نهان و آشکار خویش، نمونه تقوا و پارسایی باشد تا بدین گونه، اتباع خود را به پرهیز از گناه و پیروی از فرمان خدا و فرستاده او تشویق کند.وی شیوه انتخاب خلیفه را در سه روش، خلاصه می‏کند: یکی، بیعت است که اهل حل و عقد بارکسی- به نظر ایشان، حایز شرایط لازم برای مقام خلافت باشد- بیعت می‏کنند 2-اجماع فرق اسلامی که پایه آن شرع است نه عقل 3- ضرورت انتخاب امام.

اما همانطوری که آورده شد، غزالی شاهد یک تحول سیاسی مهم مربوط به فتوحات ترکان و استقرار سلطنت سلجوقیان در مقابل نظام سیاسی خلافت بود. بدین ترتیب، او می‏بایستی رابطه ظریف و نوینی را بین دفاع از خلافت سنتی (موضعی که قبلاً ماوردی گرفته بود) و حمایت از نظم در حال تولد سلجوقیان برقرار می‏کرد. در زمان غزالی، دو نهاد قدرت، یعنی نهاد خلافت و سلطنت، داعیه‏دار قدرت شده بودند، غزالی در بیان اندیشه سیاسی خود، در عین مدنظر داشتن واقعیت‏های موجود یعنی پیدایش قدرت‏های محلی و سلاطین مستقل، سعی کرده است به تقویت نهاد خلافت بپردازد. در این هنگامه، وقتی که خلیفه المستظهر، او را به نگارش رساله‏ای درباره خلافت مأمور کرد. غزالی، گریزی از آن نداشت که در بیان عقاید خود، واقعیات سیاسی ناگوار زمان را به حساب آورد و ماهیت مقام خلافت‏و شرایط وظایف خلیفه را به نحوی بیان کند، که با این واقعیات سازگار درآید.

درعصر غزالی، بحران روابط میان نهاد خلافت و سلطنت، یکی از فرازهای حساس خود را طی می‏کرد که در دوره سلجوقی این رابطه، وضع کاملاً جدیدی پیدا کرده بود، به طوری که دستگاه خلافت و شخص خلیفه، تحت الحمایه سلطان سلجوقی محسوب می‏شدند. (16) درحقیقت خلیفه به یک قدرت پوشالی تبدیل شده بود و مشروعیت واقعی تنها از آن دارندگان قدرت واقعی بود.

غزالی درطرح آراء خود به دنبال احیاء مقام و شان از دست رفته خلافت است و سعی دارد که میان خلیفه و سلطان، رابطه نوینی را تعیین کند. بنابراین، مهمترین بخشی اندیشه سیاسی غزالی درباره ارتباط خلیفه و سلطان است.

برای فهم بهتر اندیشه سیاسی غزالی باید توجه داشت که با پیدایش سلجوقیان، دستگاه خلافت عباسیان بیش از پیش، رو به ضعف و انحطاط نهاد. سلجوقیان اگر چه مانند غزنویان از بزرگداشت خلفاء کوتاهی نمی‏کردند ولی عملاً حکومت و قدرت سیاسی را به خود منحصر کرده بودند.

با آن که، سلجوقیان نقش مدافعان سرسخت سنت را داشتند، برخلاف دودمان‏هایی که پیش از آنان دربخش‏های خاوری سرزمین ایران بودند، القاب پیش از اسلام را نیز به کار می‏بردند و سلاطین سلجوقی خویش را، شاهنشاه می‏نامیدند. به گفته «بار تولد» درعصر سلجوقیان، خلیفه الله، دیگر امامی بود محروم از حکومت دنیوی که سلطان ظل الله شده بود. (17) درقرن پنجم، سلجوقیان که از طرفداران خلافت عباسیان بودند توانستند یک حکومت مرکزی نیرومند به پا دارند که از لحاظ سیاسی، تحت تسلط سلاطین سلجوقی و از لحاظ دینی، درپناه خلافت بغداد باشد.

سلجوقیان در عصر غزالی صاحبان جدید قدرت شده بودند. در چنین شرایطی غزالی برای توجیه وضعیت به وجود آمده، یعنی پیدایش سلطنت در مقابل خلافت، میان منصب خلافت و منصب حکومت یا کشورداری، قایل به تفاوت می‏شود و می‏گوید:«خلیفه کسی است، که به موجب عهد و میثاقی که با جماعت مسلمانان بسته است، منصب امامت یا پیشوایی آنان را احراز کرده است، به این جهت همه قدرت‏ها و اختیارات از او ناشی می‏شود و اوست که مسوولیت نهایی حسن اداره معاش و تامین رستگاری معنوی آنان را برعهده دارد. ولی منصب حکومت یا کشورداری متعلق به شهریاران یا سلاطینی است که صاحبان شوکت، یعنی نیروهای مادی و نظامی‏اند و در عین حال به خلیفه وفادار. پس حکومت سلاطین، به دو شرط مشروع می‏شود: نخست آن که سلاطین از قدرت کافی بهره‏مند باشد تا مسلمانان بتوانند درصلح و امان زیست کنند و دوم آن که، سلاطین به خلیفه وفادار باشند و این وفاداری را نیز با ذکر نام خلیفه درنماز و ضرب سکه به نام او، ابراز دارند. (18)

درواقع، غزالی اولین کسی است که به روشنی تقابل بین مشروعیت و ضرورت و تقابل بین قدرت -اقتداری را که یک خلیفه ضعیف دراختیار داشت از یک سو و قدرت - توانمندی را، که سلطان سلجوقی دراختیار داشت، از سوی دیگر به گونه‏ای نظاممند بیان کرد. وی همچنین تقابل بین اطاعت برمبنای حجت مشروعیت از یک سو و اطاعت بر مبنای اصل ضرورت را از طرف دیگر، به طور منسجم تشریح کرد. (19) درحقیقت، غزالی براساس اصل ضرورت قدرت، سلجوقیان را درکنار خلافت به رسمیت شناخته و برای رهایی از فتنه و فسادی که به بی‏نظمی و هرج ومرج درجامعه اسلامی می‏انجامید و نظام سیاسی خلافت را توان رویارویی با آن نبود، سلطنت را به عنوان دارنده قدرت نظامی درکنار خلافت به عنوان یک واقعیت انکارناپذیر مطرح کرده است. غزالی درزمینه ضرورت وجود امام، به نقش سلطنت و سلاطین درتنظیم نظام دنیوی اشاره می‏کند و معتقد است که بدون آنان هرج ومرج پدید می‏آید. اما این تعبیرات، به هیچ گونه نمی‏تواند اشاره‏ای به نهاد سلطنت مجزای از دستگاه خلافت باشد.

غزالی، اندیشمندی است که واقعیت‏های سیاسی زمان خود و رابطه نیروهای موجود درآن را، ازنظر دور نداشته است.

درنظر او،خلافت عباسیان در دوره فرمانروایی سلجوقیان با دو خطر عمده درونی و بیرونی مواجه بود، و خطری که هریک به نوعی لرزه بر ارکان دستگاه خلافت انداخته بود، که در درون با جنبش شیعی و اسماعیلیان و در بیرون با صلیبیان درگیر بود. درمقابل این خطرات دستگاه خلافت، عملاً از توان رویارویی برخوردار نبود و به همین خاطر، به حمایت و پشتیبانی سلطنت برای رویارویی با این گونه خطرات شدیداً نیازمند بود. غزالی درطرح اندیشه خود سعی دارد که درعین حفظ مقام و شأن خلافت، تقویت سلطنت سلجوقیان را نیز مورد لحاظ قراردهد تا خلافت عباسی با تکیه برقدرت نظامی پادشاهان سلجوقی بتواند با این دو تهدید عمده، مقابله کند و از این طریق دستگاه خلافت برای مبارزه با دشمنان خود، پشتیبانی محکم داشته باشد.

نتیجه‏گیری

از مجموع مطالب گفته شده چنین برمی‏آید،که اندیشه سیاسی غزالی متأثر از وجود بحران‏هایی است که درجامعه اسلامی عصر خلافت عباسی به وجود آمده بود. از دیدگاه وی، خلافت سرچشمه اصلی مشروعیت سیاسی در اسلام به شمار می‏آید ولی درعین حال وجود پادشاهان سلجوقی را به عنوان مدعیان جدید قدرت درکنار خلافت به رسمیت شناخته است. نگاه غزالی نسبت به موءلفه‏های سیاست و قدرت درجامعه اسلامی عصر خلافت عباسی، نگاهی چند بعدی و ژرف است. او می‏کوشد بین اصول و مبانی تفکر سیاسی خود ازیک طرف و واقعیت‏های اجتماعی وساختار قدرت سیاسی زمانه از طرف دیگر، پل زند . درحقیقت این پل «پل میان آرمان‏گرایی و واقع‏گرایی» (20) است. شاید بتوان گفت که بزرگترین افتخار نظریه غزالی، درواقع بینی سیاسی آن است و او می‏کوشد شرایط سیاسی زمان خود را با بیانی که با عقاید سنتی اهل سنت هماهنگی داشته باشد، توضیح دهد.

پی نوشت‏ها:

1- اسپریگنز، توماس، فهم نظریه‏های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجائی، انتشارات آگاه، تهران 1377، ص 23.

2-حنا الفاخوری و خلیل الجر، تاریخ فلسفه درجهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران 1377، ص 518.

3-همان، ص 587-588.

4- آشوری، داریوش، «نظریه غربزدگی و بحران تفکر درایران» درکتاب ما ومدرنیت، انتشارات صراط، تهران 1377، ص 135.

5- نصر، سیدحسین، سه حکیم مسلمان، ترجمه احمد آرام، انتشارات امیرکبیر، تهران 1371، ص 63.

6. Rosenthal، political thought in the medieval Islam، combridge U. P2691، PP 72-03.

7- حنا الفاخوری، پیشین، ص 59.

8- پطروشفسکی، ایلیا ولویچ، اسلام درایران، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام،تهران 1363، ص 237.

9- طباطبایی، جواد، درآمدی فلسفی برتاریخ اندیشه سیاسی درایران، انتشارات کویر، تهران 1377، ص 35-77.

10- حنا الفاخوری، پیشین، ص 542-544.

11- غزالی، ابوحامد، شک و شناخت، ترجمه صادق آئینه وند، انتشارات امیرکبیر، تهران 1362، ص 40.

12- زرین کوب، عبدالحسین، فرار ازمدرسه، درباره زندگی و اندیشه، ابوحامد، محمد غزالی، انتشارات امیرکبیر، تهران 1364، ص 151.

13- غزالی، ابوحامد، احیاء علوم الدین، ترجمه موءید الدین خوارزمی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران 1364، ص 44.

14-فوزی، م. نجار، سیاست درفلسفه سیاسی اسلامی، ترجمه فرهنگ رجائی، مجله معارف، دوره چهارم، ش 3، س 1366، ص 77-78.

15- همان، ص 73.

16- لمبتون، آن، نظریه‏های دولت درایران، ترجمه چنگیز پهلوان، انتشارات گیو، تهران 1378، ص 23.

17-و. و بارتولد، خلیفه و سلطان، ترجمه سیروس ایزدی، انتشارات امیرکبیر، تهران 1377، ص 35.

18- عنایت، حمید، نهادها و اندیشه‏های سیاسی درایران و اسلام، انتشارات روزنه، تهران 1378، ص 158.

19- بدیع، برتران، دو دولت، قدرت وجامعه درغرب و سرزمین‏های اسلامی، ترجمه احمد نقیب زاده، انتشارات مرکز بازشناسی، اسلام وایران، تهران، 1380، ص 48.

20- محمودی، سیدعلی، کاوش عناصر نظریه دولت دراندیشه سیاسی امام محمد غزالی، مجله نام فرهنگ، سال نهم، دوره سوم، ش 2و 3، س 1378، ص 162.